

و هنرمندان از طبقات عادی متمایز شده تبرز و برجستگی و امتیازاتی برای خود ایجاد میکنند. قهراً افرادی که از حیث قوای جسمی و عقلی بر دیگران برتری دارند و در نتیجه استعمال قوا عضلات جسم و سلولهای مغزشان تقویت میشود زمام مقدرات دیگران را در دست گرفته بسرعامه حکم - فرمائی می کنند.

بنا بر آنچه گفته شد تمام سازمان های اجتماعی و مدنی بشریت مولود حس احتیاج فطری باشباع شکم و رفع

شهوت

گر سنگی است .

بلافاصله پس از حس احتیاج بتغذیه ، مقدم بر تمام مشتیهات نفسانی ، شهوت زن جای گرفته است . انسان بلافاصله پس از سیر کردن شکم احتیاجات شهوی را در خود احساس میکند . این عامل مؤثر و طبیعی هم مثل محرك اولی از عناصر اولیه مجتمعات حیوانی و انسانی شمرده میشود .

تفاوتی که بین قوت و تأثیر این دو حس : گر سنگی و شهوت وجود دارد اینست که اولی شرط استبقاء حیات فردی و دومی موجب استمرار و دوام حیات نوعی است حس اول

امتیاز این دو حس

ناشی از حرص بر بقاء فردی و تشخیصی است و بدون آن انسان نمیتواند زندگی کند زیرا بدون تغذیه میمیرد لکن حس دوم ناشی از عشق فطری و غریزی انسان بحفظ صورت نوعیه خود است . بنا بر این برای بشر مقدور نیست حس اول را مقهور و مغلوب کند ولی خاضع ساختن حس ثانی امکان پذیر است مثل رهبانها و غیره . منتها باخاوش کردن حس دوم هم حیات نوعی اجتماعی بشر دچار خطر میشود .

پس از لحاظ تأثیر اجتماعی و حیات نوعی آثار عامله این دو حس یکسان است و در هر حال بطوری که حکیم آلمانی گفته تمام مظاهر زندگی

حیوان و انسان تحت حکومت و فعالیت این دو عامل قوی پنجه بوجود آمده تغییر شکل میدهند .

نزد حیواناتی که نسبتاً برجسته ترند ارضاء حس شهوت
شهوة در
حیوانات

محتاج همسری نر و ماده و تجمعی است که مدت زمانی طول بکشد این تجمع اغلب موقتی و حداکثر آن مدتی است که برای پرورش موالید لازم است . هر قدر مدت این تجمع کوتاه باشد مع الوصف طرفین ملزم هستند از یکدیگر رعایت کنند . انتظام این زندگی مشترک نر را و ادار میکند تاحدی رضای همسر خود را جلب نماید از این اشتراك منفعت ، خاصه از تمایلات فطری طرفین بنگهداری از موالید و نوزاد های خود احساسات مهر آمیز و روابط اخلاقی و آداب و رسوم اجتماعی تولید میشود .

پیدایش زندگی زناشویی حیوانی بترتیبی بوده که گفته
شده . و اما نسبت به انسان اولیه هم جز نمونه درجه اول
شهوة در
انسان

حیوانات چیزی نبوده . تمام احساسات و عواطفی که در این انسان وجود دارد با صورت ضعیف تری در طبقات مختلفه حیوانات یافت میشود عشق طاهر روحانی و علاقه های آسمانی که افکار شعرا و متذوقین را بخود مشغول ساخته .

همانطور که برای حیوانات مجهول و بیگانه است نسبت به اکثر افراد انسان نیز مبهم و غیر معقول مینماید . لکن عشق مادی که تعبیر صحیح آن شهوت است در انسان و حیوان بیکسان وجود دارد ، حتی در بعضی انواع حیوانات این حس با تراکت و نزاهت بیشتری خود نمائی کرده آنها را از اغلب طوائف وحشی بشر شاعر تر و حساس تر نشان میدهد . اغلب حیوانات کیفیت ارضاء شهوت خود را با آرایشات شاعرانه میپوشانند .

معاشقه
حیوانات

بابل سعی میکند با لطف و ملاحظت آواز ماده خود را
بفریبد طاوس نرمیکوشد بارنگ و نقوش دلربای پروبال
چشمان ماده خود را خیره سازد در نوع خاصی از مرغان
نیمکره جنوبی نرو ماده منقارهای خود را یکدیگر متصل کرده سرشان
را با آهنگ موزون و مخصوصی حرکت داده و مدتی در این حالت یکدیگر
را خیره مینگرند. مرغ مخصوص دیگری در نواحی جنوبی امریکا امبلیورنیس
اینورناتا^۱ موقع ازدواج و برای آن آشیانه میسازد که حتماً باید آنرا
حجله عروسی خواند؛ در مدخل این آشیانه گل و علفهای نرم و خوش
رنگ مثل مخمل میگسترده و برای اینکه یکنواخت و همه سبز رنگ
نباشد سعی میکند باچیدن گلپای رنگارنگ سنگ ریزه های متبلور؛
صدف، گوش ماهی و چیزهای دیگر منظره رنگین زیبایی بآن بدهد.
عجب تر آنکه هر روز گلپای زرد شده و خشکیده را با غنچه های تازه و
معطر عوض مینماید در عین حال این آشیانه ها محکم و برای نسلهای
متوالی قابل استفاده است^۲.

بطور قطع افکار خشن و بدوی طوائف وحشی و صحراگرد
انسان مثل وحشی های افریقا و اقیانوسیه از این همه نازک کاری قاصر و
عاجز میباشند.

در این طوائف وحشی آنهایی که بالنسبه بتمدن نزدیکترند
درست مثل بشر ابتدائی حس حیاء و تعفف مطلقاً وجود
ندارد. زنهای استرالیا و وحشیهای جنوب امریکا بدون
هیچگونه شرم و حیاسر تا پا برهنه اند و جز در برابر سرماخود را نمیپوشانند.
از ملاحظه اوضاع و احوال این قبائل معلوم میشود انسان اولیه مانند

عفت در انسان
وحشی

حیوانات در تمایلات جنسی و شهوی خود هیچگونه شرم و خجالتی نمیدیده
برای اولین دفعه حس حجب و عفاف در زن تولید شده منتها حسود بودن
مردان و همچشمی آنها موجب تقویت این حس در زنان گردیده است
در عین حال باید متوجه بود که حیا در اقوام وحشی امر اعتباری و نسبی
است مثلاً در جزایر تائیتی اقتضای ادب آنستکه زن از کمر پائین برهنه
باشد. در چین عفت مقضی است که زن پای خود را بمرد نشان ندهد.
در مذاکرات هم اسم بردن از پای زن قبیح است حتی نقاشان ماهر چینی
نیز در تصاویری که نقش میکنند از تصویر پای زن خودداری مینمایند.

در ژاپون تا چند سال قبل خانواده های فقیر دختران جوانشانرا
برای مدت معینی بمنظور تهیه جهیز اجاره میدادند. این اجاره ممکن
بود بشخص معینی داده شود یا بفاحشه خانه های عمومی و در هر صورت
پس از انقضای مهلت مقطوع و تهیه مبلغ لازم باآسانی شوهر میکردند
و این سابقه تنگ آور مطلقاً در وضعیت اجتماعی آن زن سوء
تأثیری نداشته و به امکان ازدواج او لطمه و آسیبی نمی رساند.

از تنوع و تناقض عادت و رسوم معلوم میشود که انسان اولیه بتمام
معنی نسبت به دو حس شکم و شهوت که فوقاً ذکر شد مطیع و
مغلوب بوده و حس حجب و حیا طبیعی انسان نیست بلکه از
احساساتی است که مولود تمدن و تربیت های عالیة انسانی بوده
و مانند سایر آرایشات اخلاقی شدت و ضعف و چگونگی آن تابع
میزان رشد عقلی و فکری انسان است. امروزه هم می بینیم که در مواقع
خاص مثل مرض و خطر مرگ این احساس از لوح ضمیر مرد و حتی زن
مبحوشده و همچنین بزودی در مقابل هیجان شهوت مغلوب و نابود میگردد.

زن در نظر
انسان بدوی
دوره اول

بتأیر آنچه گفته شد چون انسان بدوی در روزهای اول
پیدایش جز ارضاء شهوت شکم و زن فکر شاعلی نداشته
و جز گرد این دو محور نمیگردیده و از افکار و احساسات
لطیفه که مولود تربیت های عالییه است بکل فارغ بوده طبعاً زن جز آلت
التذاد مرد و وسیله ارضاء شهوت او چیزی نبوده و در مجتمع جز این
موقعیتی نداشته است .

از طرف دیگر چنانچه در فصل گذشته دیدیم فکر دلجوئی از ضعفها
و احساسات شفقت و رحمت در بشر خیلی تازه و مولود ادیان آسمانی و
افکار دینی است . محققاً این قبیل عواطف در اعصار قدیمه بندرت دیده
میشد. قانون طبیعی «غلبه قوی بر ضعیف» بدون هیچگونه استثناء با کمال نفوذ
و عمومیت بر روابط بین افراد بشر و از آن جمله زن و مرد حکم فرما بوده است .
چون زن بالفطره از حیث قوای بدنی و عقلی ضعیفتر از مرد آفریده
شده قهراً جز زجر و ستم از زندگی بهره نبرده و غیر از اطاعت و فرمانبرداری
از تمایلات حریف قویتر از خود چاره ای نداشته است تمام مصائب و
مصائبی که در این دوره از تاریخ و در اینگونه اجتماعات برای زنان و دختران دیدیم
معلول این طرز تفکر و مولود این گونه قضاوتهای جاهلانه بوده است .

شیشی مملوك

چون در این دوره زن آلت التذادی برای مرد بیش نبوده
و آلتی بوده که در مقابل تجاوز و دست درازی مرد از خود
نمیتوانسته دفاع کند و چون مرد هم جز سیر کردن شکم و ارضاء شهوت
اندیشه ای نداشته است مردیکه از همه قویتر بود هر چند نفر زنی را
که میل میکرد در اختیار خود نگاه میداشت . چون برای زن روح و
فکر و احساساتی نظیر آنچه مرد دارد قائل نبودند حق نداشت خود را
همسر مرد فرض کرده نسبت بمعاشقه با زنان دیگر حسد ورزی کند .

چون زن ملك و شئی متعلق بمرد بود کسی حق نداشت بمالكیت او اطمه
و ارد سازد ز نهم نمیتوانست بدون اجازه و رضای مالك خود بدیگری تسلیم شود.
در عین حال مرد میتواند هر گونه تصرفی که در سایر اموالش
میکرد در این « شئی » هم بکند: حق داشت او را قرض یا اجاره دهد
بیخشد بفروشد، اخراج کند یا بکشد و نیز میتواند اجاره دهد مردان
دیگری در استمتاع از این ملك با او شریک شوند -

(زواج ضمد) چون دختر در مقابل پدر هم همین موقعیت را داشت
پدر گرچه زورمند هم بود لازم نمیدید از تجاوزات مردان بدخترش
دفاع کند.

زن در نظر بانجات بشر از بت پرستی و وحشیگری دوره دوم زندگی
انسان متدین زن شروع میشود، در این دوره شرایع آسمانی طرز
دوره دوم تفکر انسان را تغییر داده و بالنتیجه نظر او را نسبت بزنان
عوض کرده است. زن دیگر موجود بیروح و شئی قابل تملك نیست.

دین برای اختیارات مرد حدودی گذاشته و برای زن حقوقی معین کرده؛
بنا بر این دیگر مظالم و تعدیهای سابق از طرف مرد بزنان دیده نمیشود.
گرچه باز زن وسیله التذاذ مرد است ولی دیگر مانند سابق آلت بیروح
و بی شعوری نیست.

مرد دیگر نمیتواند بپرنحویکه میل دارد او را مورد معامله قرار
دهد. دین از لحاظ حفظ انساب اشتراک چند مرد در استمتاع از یکزن را
منع کرده. پسران بایستی برای رضای خداوند نسبت بمادر بی اعتنائی
نکرده از او فرمانبرداری نمایند.

هنوز در این دوره زن موجود ضعیفی است که از تمام جهات
موجود ضعیف نسبت بمرد تابع و مطیع و در مقابل نیروی جسم و عقل

او زیون و ضعیف است مطلقاً حق مداخله در امور اجتماعی ندارد بیرون چهار دیوار خانه برای او شخصیتی قائل نیستند .

مالکیت و اختیارات مالکانه او تا حدی است که مرد صلاح به بیند و اجازه دهد . درمواریت برای او حقی نیست عبادت او در پیشگاه ادیان ارزش عبادت مرد را ندارد زیرا ضعیف العقل و بوالهوس است آمیزش و اختلاط با مردان و خروج از محیط خانه برای او ممنوع است .

از نظر حقوقی و قضائی لیاقت اینکه با پدر و پسر خود انتساب رسمی داشته باشد ندارد فقط چون با آنها همخون است نسبت طبیعی دارد . دختر چون به مرد اجنبی شوهر خواهد کرد نمیتواند حافظ نسب خانواده پدری خود باشد و چون بقای خانواده ها هدف اولیه سازمانهای اجتماعی این دوره بوده و این منظور جز با وجود فرزندان ذکور تأمین نمیشود ارزش پسر و دختر و مرد و زن بهیچوجه با یکدیگر قابل قیاس نیست .

بین زن و مرد از لحاظ فنا و خلود روح تفاوت قائل هستند : در مجامع عیسوی مذهب اسپانیا و ایتالیا (کاتولیک ها) در چگونگی و سنخیت روح زن بحث میکنند و بالاخره بعد از مدتی بحث و تنقیح چنین نتیجه میگیرند که بین تمام زنان فقط حضرت مریم (ص) انسان و دارای روح خالد است بقیه زنان برزخ بین انسان و حیواناتند .

بعضی از اقوام معتقدند که زن دارای روح خالدهی نیست و بنا بر این حکم میکنند باینکه پس از وفات شوهرش نباید زنده بماند و اگر هم ماند نباید باز شوهر کند .

در بعضی قبائل زن شریف زنی است که در مرگ شوهر خود کشتی نماید یا حاضر شود او را زنده با جسد شوهر متوفایش بسوزانند این سوختن نه از لحاظ عاطفه و شدت علاقه زن بشوهر است بلکه از نظر تبعیت و نا

ناچیزی زن باید خود را با جسد شوهر بسوزانند . اگر عاطفه و حب در این امر دخالتی داشت بایستی از طرف شوهر هم در موقع مرگ زن نظیر این عواطف ابراز شود .

زن در این دوره خادم مرد شمرده میشود . شدت و ضعف عنوان خدمتکاری تابع مقتضیات محیط و میزان تعلیمات اقوام بوده و در بعضی طوائف زن حتی عنوان کنیزی پیدا کرده است .

بطور اجمال در این قسمت از تاریخ از طرفی زن که مافی السابق ضعیف و ناتوان « سلطه قوی بر ضعیف » هم نافذ و بنا بر این زن تحت امر مرد زیست میکند . از طرف دیگر احساسات و افکار مردان هنوز کم و بیش بخشونت خود باقی است .

عواطف شاعرانه هنوز در مردم بی سابقه و بشر هنوز هم خود و منحصرأ صرف اسکان دو حس طبیعی اولیه « شکم و شهوت » میکند بنارا بر این زن همان آلت ارضاء شهوت است . فقط تفاوت مؤثر اینجاست که مرد قوی پنجه روی معتقداتی که پیدا کرده از زن ضعیف و ناتوان رعایت میکند .

زن در نظر انسان
متمدن دوره سوم
در دوره سوم نحوه تفکر انسان بکلی تغییر کرده
دین به عنتها درجه کمال و بساطت رسیده افکار و
تعالیم دینی فوق العاده روشن و لطیف شده است .
دیانت . نجات بشر را از مهالك جهل و سرگردانی و آزادی انسانرا از اغلال
ضلالت و تعصب های جاهلانه هدف نهائی و منظور غائی خود قرار داده و
برای نیل باین مقصود در تعالیم خود بین نفع و ضرر مادی و معنوی ، خیر
و شر ، روح و جسم ، صلاح و فساد دنیا و عقبی ، تطبیق و توفیق کامل
قائل شده عمران حیوة دنیا را در گرو صلاح عقبی و بالعکس دانسته است .

دین چون اصلاح حال بشر را وجهه همت و نصب العین خود قرار داده موجب ظهور افکاری شده که حتی در نقاطی هم که بآن ایمان نیاورده اند آن افکار اوضاع اجتماعی عصر جاهلیت را منقلب و زلزله از گرداب مذلت و حقارت نجات بخشیده در اغلب حقوق با مرد مساوی و او را شریک زندگی مرد قرار داده است :

موجود ظریف در این دوره زن چون تربیت صحیح دیده و چون موقع او را با نظر احترام تلقی کرده اند و باو حق داده اند در خارج از چهار دیوار خانه در امور اجتماعی مداخله کند اسرار شکفت انگیزی که در ساختمان او تعبیه شده بود به بهترین وجه خودنمایی کرده. در نتیجه زن از عنوان مخلوق ضعیف بصورت موجود ظریف تغییر شکل داده است.

در این دوره مردان متوجه شدند که اگر يك قسمت مهم زندگی عبارت است از زحمات طاقت فرسای مرد در مبارزه باشد ائد امور و تحصیل معاش ، قسمت مهمتر ، یعنی حمل و وضع حمل و تربیت اطفال و آماده ساختن آنها برای مقابله با مشکلات زندگی : سهم و وظیفه اختصاصی زن است. فهمیدند که حسن تربیت اطفال ، تحکیم اساس پرورش اخلاقی

ایشان. مرهون تربیت صحیح مادران و ترغیب و تشویق آنها بکسب فضائل اخلاقی است. دختران در این دوره بجای اینکه بیه مصرف و زائد تلقی شوند موجود ظریفی شدند که مثل صنایع مستظرفه در خانواده ها عزیز و محترم شمرده میشوند .

در این عصر افکار و احساسات انسان در نتیجه مدنیت‌های راقیه و تعلیمات عالیہ خشونت خود را از دست داده و باعلی درجه تاملتلف و ترقیق گردیده ارضاء شکم و شهوت دیگر او را قانع نمیکند ، احساسات لطیف

شاعرانه در خود هیبند که باید آنها را نیز راضی نماید . بعد از سیر کردن تمام مشتبهات نفسانی باز در خود احساس اشتها میکند . روح متجول انسان با تمام این احوال ناراضی است .

شعور و زبان دیگری میخواهد که اسرار طبیعت را با احساسات لطیف خود دریافته برای او تعبیر نماید . تماشای مظاهر زیبا و مناظر دلربای خلقت او را سرمست میکند . غیر از تمتع جسم و حظوظ حیوانی لذائد دیگری سراغ دارد که بدون آنها ناراضی و وحشت زده است . شبها با ستارگان آسمان خلوت میکند راز خود را با آنها میان گذاشته میل دارد از اسرار پر معمای آنها نیز آگاه شود . در هر حال میدانند گم کرده ای دارد و جز با جستن آن آرام نمیشود : در این موقع صاحب دلانی بنام حافظ ، سعدی ، ملای رومی ، نظامی ، خیام ، شیلر ، گوته ، شکسپیر و ویکتور هوگو پیدا میشوند و از گم شده او با او سخن میگویند :

سالها دل طلب جام جسم از ما میکرد
آنچه خود داشت ز یگانه تمنا میکرد
گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود
طلب از گمشدگان لب دریا میکرد

* * *

من بهر جمعیتی نالان شدم	جفت خوشحالان و بدحالان شدم
هر کسی از ظن خود شد یار من	وز درون من نجست اسرار من ...
سر من از ناله من دور نیست	لیک چشم و گوش را این نور نیست

عاشقی را دیده اید در انجمنی نشسته و نمیتواند از معشوق خود با بیگانگان سخن بگوید ، یکی از حضار شعری میخواهد که از تمام اوصاف معشوق حکایت میکند ، چه وجد و نشاط و چه شور و غوغائی در روح عاشق

پیدا میشود؟ درست گفته‌های این شعرا برای بشری که نمیدانند گمشده‌اش کجاست و اوصاف مرموز او را با چه زبان بیان کند و هم‌دردانش کجایند تا داغ دل خود را با آنها بمیان گذارد، همان اثر را دارد. اینها گویی از درون جان او آگاهند و با زبان خاص دلش با او سخن میگویند.

القصة، این چنین انسان دیگر زن را تنها آلت لذت جسم نمیداند، زن در چشم او موجود جمیل و ظریفی است که آیات جمال خلقت بر سیمای او نقش شده، نه فقط زن را رعایت میکند نه تنها بسا و احترام میگذارد بلکه مانند مصنوع مستظرفی او را عزیز می‌شمارد. مردان در هر چیز و هر موقع زن را بر خود مقدم و میل خاطر او را محترم میدارند.

پیغمبر اسلام برای زنان خود موقع سوار شدن رکاب میگیرد و از عایشه خواهرش میکند موقع تنگدلی با او صحبت کند؛ کلمینی یا حمیراء و او را مشغول سازد؛ اشغلینی یا حمیراء. صحبت زنان را مفتنم می‌شمارند و در همه امور اجتماعی زن را با خود شریک می‌سازند.

بالجمله زن در این دوره با مرد هم‌قدر و هم‌دوش شده از جمیع حقوق مردان برخوردار میشود و اگر در کارهای مردان مداخله نمیکند نه از این نظر است که او را مثل دوره گذشته ضعیف و ناقص میدانند بلکه قاعده تقسیم کار و تخصص که طبیعت برای او نسبت بکارهای اختصاصی او (حمل - وضع حمل - و خانه داری) قائل شده این اختلاف شغل را موجب گردیده است.

سزاوار است باین نکته توجه شود که مایه و پایه تمام مفاخر این دوره در بهبود حال زنان دیانت اسلام است. افکار نوینی که امروز زنان را در جمیع مراحل اجتماعی بقدر مردان حیثیت داده از تعلیمات زنده اسلام سرچشمه گرفته است. هنوز قانون مدنی فرانسه زن شوهر دار را

صغیر و محتاج قیومت مرد میدانند .

اسلام در چهارده قرن قبل زنان را آن لیاقت داد که مستقیماً امور

مالی خود را اداره کنند .

اینجاست که باز تکرار میکنیم : باید خدمات مصلحین عظیم الشان بشریت را تقدیر کرد و مخصوصاً زنان خدای را شکر گذارند که از آنهمه مشقت و رنج و عناء نجات یافته و اجد حیثیت و موقعیت و دارای رفاه و آسایش شده اند .

گرچه بعضی بر آنند که حسن و قبح ذاتی نیست بلکه
 امری است اعتباری و نسبی و بنا بر این پیشرفت تمدن
 مستلزم وجود رشد و ترقی نیست و بالنتیجه معلوم نیست
 بشر متمدن امروزی از انسان وحشی و بربری دیروز خوشبخت تر باشد .
 صاحبان این عقیده میگویند چون حسن و قبح اعتباری و نسبی است
 وضعیت فجیع زنهای قبائل وحشی بنسبت معلومات و افکار و توقعاتشان
 همان اندازه ملایم طبع است که وضعیت زنان دنیای متمدن امروزی بنسبت
 توقعات و احساساتی که دارند .

زان ژاک روسو و پیروان او میگویند معلوم نیست تمدن ملازم با
 ترقی باشد . وحشیان قدیم از قیود و تجملات زندگی امروزه و اطاعت از
 قوانین و مقررات و نظامات پیچ در پیچ آزاد و آسوده بودند . ولی آثار
 موجوده تمدن خلاف این مدعا را نشان میدهد : جمعیت و سعادت بایکدیگر
 ملازمه دارند : هر قدر تعداد افراد و ساکنین یک کشور بیشتر باشند رفاه
 و آسایش زندگی آنها بیشتر است . امروز هزارها نفر یک قطعه زمین را
 زراعت و از محصول آن تغذیه میکنند که سابقاً یک نفر بزحمت از آن

میتوانست نان بخورد .

آزادی وحشیان قدیم نه فقط مورد رشك نیست بلکه قابل تأسف است . آزادی که انسان را دستخوش گرسنگی ، سرما ، باد ، طوفان و انواع ناروائی های طبیعت قرار دهد و در عین حال انسان بنده احتیاجات و شهوات حیوانی و بربری بوده باشد چه قیمتی دارد ؟ عظمت و سعادت واقعی انسان دائر مدار قوای عاقله و متفکره او است . عقل انسان را بخدای و حقیقت نزدیک میکند . آزادی حقیقی برای انسانی است که از اسارت و بندگی هوی و هوس و شهوات نفسانی نجات یافته باشد . اگر انسان متمدن امر و زی اسیر شهوات نفسانی یا گرفتار قیود تمدن است بشر و وحشی دیروز هم بطور قطع بنده شهوات و هوسهای کودکانه و اسیر مظلالم طبیعت بوده است . راست است ، حسن و قبح در بیشتر امور اعتباری است متلاذزی . با همه اتفاق آرائی که راجع بتمدت آن دیده و شنیده شده مع الوصف هنوز قبایلی یافت میشوند که دزدی نزد آنها امر پسندیده و مطلوبی است و جوانی که نتواند در راهزنی و ربودن و دزدیدن اموال دیگران شجاعت و دلاوری خود را نشان بدهد لایق آن نیست که داماد خانواده های محترم گردد . ولی در کلیه موارد این طور نیست .

هیچوقت نمیتوانید قومی را پیدا کنید که صدای الاغ را بر آواز بلبل و نغمه قمری ترجیح دهد یا از منظر زیبای آسمان آبی رنگ و جمال دلربای ستارگان روشن لذت نبرد و از دیدن آبشار و باغ و گل و لاله محظوظ نگردد . همان وحشبان و سیاه پوسنانی که در موقع زینت حلقه بزرگ و سنگینی در بینی بالاب خود فرو برده بر کراحت منظر خود میافزایند معلوم نیست از صورت های زیبا و چشمان فتان سفید پوستان لذت نبرند .

همینطور کلیه افراد انسان در مقام بساطت عقل و نفس ، حسن و قبح و خیر و شر در حسیات و معنویات را یکسان تشخیص میدهد. هر نفس خالی از غرض و شائبه عدل و انصاف راهیستاید و از جور و ستم بیزار می-جوید ، راستی را بر دروغ رجحان میدهد . علت اختلافاتی که در تشخیص حسن و قبح بعضی افعال و خلیات بین افراد بشر مشهور میباشد اینست که عوامل دیگری از قبیل حب ذات و تربیت بدو عادت غلط در آن مداخله داشته حس تشخیص را در انسان آلوده و مشوب نموده است . بعبارت دیگر بطور کلی تشخیص تمام افراد انسان در کبری و کلیات قضیه یکسان و یکنواخت است اختلاف در تشخیص و قضاوت راجع بصغری و موارد جزئی است تمام افرادی که دو طرف متخاصم و جنگجو را تشکیل میدهند در رجحان حق بر باطل و برتری عدل بر ظلم و راست بر دروغ متفق الکلمه و هم رأیند اختلاف و خونریزی اینجا است که کدام مطالب حق و چه مدعائی باطل است کدام طرف راست میگوید و چه کس پیرامون دروغ میگردد. چون دعاوی طرفین آمیخته بغرض و مشوب بخود خواهی است در نظر هر يك حق باطل و باطل حق جلوه مینماید هر يك از طرفین خود را حق و طرف را باطل میدانند و الا در مواردیکه نفس بسیط و ساده مانده و به شائبه غرض مشوب نشده محاکمه صحیح و حسن و قبح را همانند دیگران یکسان تشخیص میکند .

بنابراین سیاه روزی و مصائب طاقت فرسای زن در دوره های گذشته هر قدر از اجاظ انس و عادت بر خاطر زنان آسان و گوارا فرض شود باز حقیقت بدبختی و بی نوائی زجر دیدن و ستم کشیدن ، برای آنها تلخ و ناگوار بوده و دور ماندن از تعلیم و تربیت صحیح آنها را از رسیدن بکمال مطلوب - سعادت - دور داشته است . اینست که زنها باید نعمت آزادی

و آسایش کثرتی را عملاً شکر گذاری کرده متوجه باشید که ان الله لا یغیر
 ما بقوم حتی یتوبوا اما با تقسیم شکر نعمت آزادی استحقاق و لیاقتی
 است که در برابر این هزایا باید از خود نشان بدهند و گرنه سبب خلقت
 نعمتی را که انسان سزاوار آن نباشد بزودی از او خواهد گرفت .

بخش دوم

حقوق امر و زنی زن و تطبیق آن

فصل یازدهم

حقوق زن از نظر ازدواج - انواع گوناگون ازدواج در دنیا بطوریکه در فصل گذشته گفته شد حیوان و انسان پس از سیر کردن شکم در خود احساس شهوت میکنند .

برای ارضاء این حاجت طبیعی زن و مرد بیکدیگر نزدیک میشوند چون احساسات انسان بدوی اینقدرها با حیوانات تفاوت ندارد در مجتمعات قدیم انسانی هم مثل بعضی حیوانات تجمع زن و مرد بصورت ازدواج وجود ندارد . بلکه تا مدتی باختلاط زن و مرد اکتفا میکنند زیرا تنها داعی این تجمع ارضاء شهوت است . بعداً غریزه فطری ، عشق بحفظ صورت نوعیه ، انسان را مثل بعض دیگر حیوانات وادار میسازد که به ارضاء شهوت اکتفا نکند و علاوه بر آن طالب چیزی باشد که با آن بتواند صورت نوعیه خود را حفظ و بقاء نوع را تأمین نماید . چون ضامن تأمین این منظور یک چیز و آن تولید مثل است مرد و زن در تجمع خود به تولید مثل نیز عشق میورزند . از این عشق غریزی ازدواج منظم و محدود پیدا میشود .

برای روشن کردن مطلب بدواً به تجمع نروماده در حیوانات یا ازدواج حیوانی نظر اجمالی میکنیم :
اختلاف نروماده بطوری که میدانیم فقط روی حس

ازدواج حیوانی
تولید مثل

احتیاج طبیعی است . نر بدون زحمت انتخاب و توقع وفاداری با هر ماده‌ای

که توانست نزدیک میشود و بعد از رفع حاجت از یکدیگر جدا میشوند
تجمع منظم . که میخواهیم آنرا ازدواج بنامیم از غریزه فطری مشعر بر
حفظ صورت نوعیه ناشی میگردد . بدو تصور میشود عشق بتولید مثل
تحمل زحمت نگاهداری از موالید و مهر ورزیدن نسبت با آنها با خودخواهی
و حب ذات که محور اساسی زندگی است منافات دارد و باید جهت و مبدأ
پیدایش آنرا فهمید . لکن با دقت مختصری معلوم میشود که عشق بموالید
هم مظهر دیگری از خودخواهی و حب ذات است و بهیچوجه منافاتی با آن
ندارد . در حیواناتی که تولید مثل در آنها بوسیله تقسیم بعمل میآید
مولود عین مولد و یک قسمت از جسد او است . در آنهایی که با تخم گذاری
یا زایش تولید مثل میکنند نیز مولود پاره تن مولد است .

در هر حال از عشق بتولید مثل و نگاهداری و پرورش موالید تجمع
منظم و دائم یا لا اقل طولانی نر و ماده پیدا میشود . دوره تجمع های غیر
دائم اغلب مدتی است که برای بزرگ کردن موالید کافی باشد پس از آنکه
نوزاد ها قادر شدند خود را از مخاطرات حفظ و مستقلاً تحصیل معاش
میکنند . نر و ماده یا پدر و مادر از هم جدا میشوند .

در حیواناتی که تعداد ماده بیش از نر است قهراً تعداد زوجان دیده
میشود مثل خروس که عده ای مرغ را تحت اختیار خود نگاهداشته با کمال
حسادت رقیبها را از آنها دور مینماید نعدد شوهران در حیوانات کمتر دیده

۱ - این قبیل توالد بر دو قسم است : تقسیمی و تکبیری - دو نوع اول حیوان
پس از رشد کافی بدو قسمت منقسم شده هر یک از آنها موجود جداگانه ای خواهند
بود . در نوع دوم حیوان پس از بلوغ بحد درسد دارای تخلاقی میشود که برای توالد
آن غلاف شکافته شده عد زیادی حشرات از آن بیرون میریزند که هر یک از
آنها مستقلاً زندگی جداگانه خواهند داشت توالد انواع مختلف میکروب ها نعت
یکی از این دو قاعده انجام میشود .

میشود زیرا ماده معمولاً ضعیف‌تر از نر و تحت سیطره او است و هرگز نخواهد توانست علی‌رغم نر خود بانرهای دیگر هم ارتباط داشته باشد. در اغلب حیوانات در ماده حس احترام و علاقمندی نسبت بقویترین نرها دیده میشود. هنگام منازعه عدّه رقیب بر سر يك ماده، ماده کنار میایستد و با حوصله کامل منتظر است غالب معلوم شود تا خود را باو تسلیم کند. وحدت زوجه در بعضی پرندگان و چارپایان قاعده کلی است. حیواناتی که در محل زندگی مواد غذایی کم دارند و نوعشان متفرق و پراکنده است ناچار پیرو این قاعده هستند. علل دیگری هم که بر ما مجهول است ممکن است دخالت داشته باشد. نوعی از بوزینه در هندوستان (ماکاک) تا موقع مرگ بیش از يك ماده اختیار نمیکند و همیشه نسبت باو وفادار است. همچنین قرقاول و بوقلمون و طاوس نر تعداد ماده هاشان هر قدر زیاد باشد بيك ماده قناعت میکنند. وفاداری فیل هم با ماده خود معروف است. گاهی تغییر طرز زندگی رویه حیوانات را در ازدواج تغییر میدهد مثلاً اردک وحشی که معمولاً بیش از يك ماده نمیگیرد پس از اهلی شدن ماده‌های متعدد اختیار میکند.

گاهی وحدت زوجه و وفاداری نر و ماده نسبت بيكديگر صورت اخلاقی فوق‌العاده شریف و قابل توجهی بخود میگیرد. در انسان کمتر دیده شده که پس از مرگ یکی از زوجین بازمانده او مادام العمر از فقدان جفت خود متأثر و اندوهگین بماند و هیچ چیز او را تسلیت نبخشد لکن ماده طوطی مخصوصی در ایلینوآ (۱) در مرگ نر خود غذا نمیخورد تا بمیرد چنین وفاداری در باغ وحش پاریس از یک نوع میمون هم دیده شده است. (۲)

۱ - Illinois یکی از ایالات متحده آمریکای شمالی و ۷۰۶۰۰۰۰۰

جمعیت دارد پایتخت آن Spring field و شهر مهمش شیکاگو است.

۲ - کتاب La Sociologie ص ۳۲۶ چاپ سوم

تفاوت حیوان و انسان اینجاست که احساسات و عواطف با عقل و هوش نسبت مستقیم ندارند بلکه میتوان گفت تا حدی نسبتشان معکوس است .
بالجمله در ازدواج حیوانی قانون مسلمی که آنرا ایجاد و اداره میکند قانون احتیاجات حیاتی است طریقه ای که بهتر تولید مثل و رفاه آنرا تأمین کند انتخاب ، عادت ، و بعد غریزه فطری میشود .

ازدواج انسانی در جوامع بشری هم همین طور انسان تابع قانون احتیاج است . بدوا داعی و محرکی جز شهوت وجود نداشته . قانونی که برای حفظ اخلاق و حمایت ضعیف وضع شده باشد یافت نمیشده هر طائفه و قبیله ای بر طبق مقتضیات مزاجی و خصوصیات محیط و تعداد زن و مرد و مشکلات زندگی و تحصیل معاش ابتدا اختلاط زن و مرد و بعداً روی غریزه تولید مثل ازدواج منظم و مشروع را معمول داشته است . چون علل و عوامل زیاد و مختلف در پیدایش انواع و اقسام متنوعه ازدواج در جوامع و قبائل مختلفه بشری دخالت داشته نمیتوان قاعده منظمی برای تحول و ترقی آن در دست داشت و بهبود آنرا همه جا یکنواخت فرض کرد . فقط بطور اجمال میتوان گفت که بنسبت رشد اجتماعی و عقلی در ملل و اقوام مختلفه کیفیت ازدواج طریق تکامل ییموده و از اختلاط بدوی بصورت ازدواج قانونی و مشروع درآمده است .

ذیلاً انواع ازدواجها که در قبایل و اقوام مختلفه معمول بوده و بعضاً هم معمول است شرح میدهم:

۱ - ازدواج خارجی

بعضی از ملل متمدن قدیم مثل هندوها و چینیها و بسیاری از قبائل

وحشی هم اکنون معتقدند که نباید با زنان خانواده و قوم و قبیله خود ازدواج کرد . بلکه باید زن و شوهر از دو ریشه جدا گانه باشند . شدت و ضعف این عقیده زیاد است . بعضی از اقوام بعدم ازدواج با محارم و اقربا تا درجه ششم قناعت کرده اند و بعضی دیگر مطلقاً تزویج زنان قوم خود را صحیح نمیدانند .

ازدواج خارجی بر سه قسم است :

۱ - خواستگاری عادی از طرف کسان داماد و قبول کسان عروس در مقابل پول یا هدیه ای که داماد برای انتقال زن از خانواده پدری به خانواده خود میدهد .

۲ - خواستگاری که معمولاً با مخالفت کسان زن و استنکاف شخص او مواجه شده لکن این استنکاف و مخالفت تصنعی است داماد بکمک دوستانش علی رغم تظاهر خسانواده زن موفق میشود عروس را برده با خود ببرد .

۳ - اسیر کردن و ربودن پنهانی زن علی رغم زن بدون اطلاع خانواده او .

دو قسم اول در ازدواج داخلی هم وجود دارد . لکن قسم اخیر منحصر باقوامی است که عقیدند با زنان قبیله خود وصلت نکنند . میتوان گفت چون ازدواج را عبارت از اسیر کردن زن میدانند و سزاوار نیست مرد نسبت بزنان قبیله خود چنین تعدی و ستمی روا دارد بناچار از قبیله اجنبی زن میگیرند .

در استرالیا و تاسمانی تا چندی قبل طرز زناشوئی این بوده که مرد در اطراف قبیله کمین میکرد و همین که زنی را تنها و دور از کسانش میدید باو حمله کرده با چماق ضربت سختی باو زده او را بیهوش میکرد و سپس

گیسوانش را گرفته کشان کشان نزدیک قبیله خود میآورد ، بعد یکی دو ساعت او را رها میکرد تا بحال خود باز آید . پس از بهبودی باو تکلیف میکرد که دنبال او بخانه اش بیاید و زن او باشد . بعد از ربودن زن مردان دو قبیله با هم کنار میآمدند بدین ترتیب که روز معینی وجوه دو طایفه در محل معینی جمع شده جوانان قبیله عروس باتیر و کمان بداماد تیراندازی میکردند . داماد سپر بر سر میکشید ، مخصوصاً رعایت میکردند تیر بداماد اصابت نکند . پس از چند دقیقه جنگ تمام و صلح برقرار می شد .

در این موقع داماد از کسان عروس مهمانی میکرد اغلب برای تحقیق صلح پس از مهمانی عروس و داماد را بدرختی بسته يك دندان انیاب از هر دو می شکستند :

بعداً آن زن عیان مشروع آن مرد میشد و مرد هر معامله ای میخواست میتواند با او بکند . بقدری این عمل در استرالیا رایج و اهالی بدان مانوس بوده اند که کودکان در بازپای خود آنرا تمرین میکردند .

ظاهراً طرز دومی که ذکر شد یعنی ربودن تصنعی از آثار اسارت واقعی و صورت تلطیف شده آنست . در هر حال چون این طرز زناشوئی وانجام این تشریفات و مقدمات کار آسانی نبوده جوانان استرالیایی اغلب عزب مانده از زن گرفتن صرف نظر میکردند یا بوسیله اختلاط بربری مردان با زنان رفع حاجت میکردند یا با دادن مبلغ مختصری زنان رفقا و دوستان خود را برای مدت معینی اجاره میکردند .

از طرف دیگر باید متوجه بود که ازدواج در این قبایل نه فقط از حیث صورت بلکه از نظر معنی هم از منظور و مفهوم واقعی خود منحرف

و منصرف شده بود. ازدواج معمولاً برای رفع شهوت و توالد نبوده بلکه زن گرفتن يك مرد عبارت بود از اسیر کردن و تصرف حیوان بارکشی که برای هیزم جمع کردن، بارکشی کردن، آب کشی، و سایر مشاق زندگی پرمرات آن نواحی بکار بیاید. ضمناً اگر ارباب (شوهر) میل میکرد ممکن بود برای التذاذ هم مورد استعمال پیدا کند و گرنه بمنظور رفع شهوت بدون اینکه اسم زناشوئی بر آن اطلاق شود دختران و پسران جوان قبیله روزها بایکدیگر محشور و مخلوط بودند. دختران از سن ده سالگی مجاز میشدند که با پسران چهارده ساله معاشرت کنند. حتی گاهی پدر و مادر جشن گرفته بدختران خود اجازه آزادی میدادند. شبها رادختران بایستی از مهمانان قبیله پذیرائی میکردند. چون منظور از ازدواج کار کردن زن بود کمتر زنهائی را که سی سال تمام نداشته باشند اسیر میکردند. چون اختلاط بخودی خود موجب عقیم کردن زن و از بین بردن نسل میشود باضافه بطوریکه در فصل نهم دیدیم دخترکشی هم بین این اقوام رایج بوده است طبعاً عده زنان قبیله کم میشود، اینست که میل باختلاط و ازدواج خارجی رواج پیدا میکند.

رؤسا و اغنیاء قبیله چند صد زن در اختیار خود دارند که سه چهار نفرشان عنوان زن مشروع و اختصاص بشوهر دارند بقیه را رئیس برای تسلیم بسواران و نوکران خود اختصاص میدهد که بدینوسیله آنها را تشجیع و حس وفاداری و خدمتگزاری را در ایشان تقویت نماید. ارت مختص پسرهای زنان مشروع بوده است. زنان مشروع نسبت بشوهر وظیفه دیگری نیز داشته اند که هنوز هم در بعضی نقاط رایج و شایع است: در جزیره ویتی زن باید ابتدای عروسی دختر بچه زیبائی را بین قبیله جستجو کرده بدختری خود قبول و او را تربیت نماید. پس از بلوغ

پس معینی که ضمناً زن مشروع هم مسن شده بایستی يك روز صبح دختر مزبور را شستشو داده معطر کرده او را همراه برداشته وارد احناق شوهر شده دختر را برهنه کرده بشوهر خود تسلیم نماید و خود آهسته روی سر و صدا بر گردد.

در ازدواج خارجی (گرچه اطلاق اسم ازدواج بر آن نمیتوان کرد) چون زوجین از دو قبیله هستند هیچیک زبان دیگری را نمیفهمند بقدری علقه و محبت بین زن و شوهر نادر و کمیاب است که پس از چندین سال زندگانی مشترك هیچکدام نخواسته اند زبان دیگری را بیاموزند فقط باعلائم و اشارات بایکدیگر سخن میگویند.

۲ ازدواج داخلی^۱

بعکس آنچه ذکر شد بعضی اقوام و ملل چه تمدن چه وحشی مقیدند ازدواج بین خویشان نزدیک یا دور افراد يك خانواده و لااقل بین افراد يك قبیله بعمل آید. در ممال منمدن مثل ایران و مصر قدیم منطق این نظریه حفظ باکی و اصالت خون بوده - بطوری که در فصل ششم گفته شد ایرانیان قدیم حفظ انساب و پاکیزگی خون خانواده‌ها را از اهم واجبات میدانستند و از ترس اینکه اختلاط خون موجب آلائش و تنزل اخلاقی نشود ازدواج با محارم را جائز می دانستند. مصریان قدیم نیز اغلب خواهر خود را تزویج میکردند. اغلب ملکه‌های مصر افتخار میکردند که خواهر و در عین حال همسر پادشاه‌اند.

در پرو (امریکای جنوبی) هم ازدواج داخلی بوده و ابتدا پادشاه انکا^۲ فقط حق داشت خواهر خود را تزویج کند لکن مشروط بر اینکه خواهر از مادر دیگری باشد. بعداً این خصوصیت بر رؤسا و بزرگان

هم تعلق یافت .

در قبائل وحشی ازدواج داخلی و تزویج محارم علتی جز بی بضاعتی اهالی و آسانی و کم خرجی این قسم ازدواج ندارد . اصولاً عادات و رسوم که بعداً بصورت قانون مدون در میآید تابع احتیاجات طبیعی و ناشی از مختصات محیط هر قومی است حتی اخلاق عمومی هر قوم نیز تابع همان احتیاجات است . اگر وضعیت زندگی اقوام را مطالعه کنیم می بینیم هر يك ازدواج داخلی یا خارجی که در هر قومی رایج بوده با احتیاجات و اوضاع و احوال طبیعی آن قوم وفق میداد : مثلاً در قبائل کم جمعیت ازدواج معمولاً خارجی ، و بالعکس در طوائف پر جمعیت داخلی است . در اقوامی که تعداد زنان زیاد است تعدد زوجات رایج و جاهائی که مردان بیشترند وحدت زوجه و گاهی تعدد ازواج شایع است .

در اقوامی که از خارج زن میگیرند تقویت نژاد و تطهیر نسل بهتر تأمین میشود ، زیرا طبق قاعده که در نباتات و حیوانات حکم فرماست اختلاط انساج بیگانه بایکدیگر در رشد ثمره اختلاط مؤثر است . ازدواج با خویشان نزدیک و محارم گرچه ظاهراً برای حفظ خون از آلائش بخون های بست مفید بنظر میرسد ، لکن در نتیجه همان قاعده طبیعی موجب تدنی و انحطاط نسل میشود . اینست که امروز در همه قوانین ملل متمدن ازدواج با محارم ممنوع و اخلاقاً مذموم است . عمر بن الخطاب بر قومی گذشت که همه ضعیف و زرد رنگ بودند . پس از تحقیق معلوم شد جز با زنان قبیله خود ازدواج نمیکنند . آنها را نصیحت کرد که از خارج زن بگیرند ، گفت : مگر نشنیده آید رسول الله فرموده تزوجوا و اغتربوا .

هربرت اسپنسر معتقد است ازدواج خارجی که مستلزم ربودن زن است خاص اقوام جنگجو میباشد و بعکس در طوائف آرام و صلح دوست ازدواج داخلی است. لکن برخلاف این نظریه اهالی زلاند جدید که جنگجوترین ساکنین اقیانوسیه اند در داخله و حتی با محارم خود ازدواج میکنند. لنن عالم اجتماعی دیگر تصور کرده اسیر کردن زن و ربودن او مخصوص ازدواج های خارجی است در صورتیکه در زلاند جدید باینکه از خویشان و لااقل از قبیله خود زن میگیرند معذک زن را از خانواده اش میربایند. بطوریکه قبلاً ذکر شد ربودن زن چه از داخل و چه از خارج قبیله برای اثبات لیاقت و توانائی مرد است و در نظر این اقوام مردیکه این قدرت را نداشته باشد مستحق زن داشتن نیست.

۳ - تعدد زوجات

در این طرز ازدواج علل و عوامل مختلفه دخالت دارد. فزونی تعداد زنان بر مردان شرط اولیه آنست. میتوان گفت در قومی که شماره زنان بیش از مردان باشد منع از تعدد زوجات با تجویز و ترویج فحشاء ملازمه دارد زیرا قطع نظر از امر معیشت بالطبع زن از معاشرت با مرد بی نیاز نیست، بنابراین زنانی که بی شوهر خواهند ماند قهراً بطرف فحشاء متمایل میشوند. در هر حال کیفیت و مزایا یا معایب این امر جداگانه قابل بحث است معمولاً در نقاطی که تعدد زوجات جائز است چون نگهداری از چند زن مئونه مادی لازم دارد مختص به اغنیاء و منمکنین است. جز در ملل عیسوی مذهب در سایر نقاط عالم تعدد زوجات مجاز است. در